

وی بودم تا ویرانزویک بعضا یافتم بشیر بدم و بکشم و ترا از وی
رمانیدم یا رسول الله فد اصباح باد و ستان خود در صفا حاضر شو
تا بشویم ترا آنچه بان شادمان شوی رسول صلی الله علیه و آله از وی
پرسید که نام تو چیست گفت سبح رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
ی خوی که ترا بهتر از این نم گفت ی یا رسول الله فرمود که ترا عبد الله
نام نهادم بعد از آن برقت این سعید رضی الله عنه گوید هرگز بر ما
شبی از آن دراز تر نگذشت چون با سدا و کرم همراه رسول صلی الله
علیه و آله بمصافیرون قیم و مشرکان مکه می جمع بودند رسول صلی الله
علیه و آله میان ایشان درآمد و فرمود که یا معشر قریش قولوا لا اله الا الله
در کفند و رسول صلی الله علیه و آله قوتهم آن بود او روز نیز میجان
آوازی خواهد آمد بشیر آمد بود نگاه از درون وی آواز آمد که
انا عبد الله و ابن الهمیم **۱۰** انا قلت و انا الخیر **۱۱**
بشیر بنی المطلب **۱۲** چون مشرکان آنرا شنیدند آن صم را نامها
گفتند و گفتند هیچ فدای رایش از تو بر صفا نرسیدیم سبح الله در
آن کردی روز دیگر از مدت کردی و او روز مجدت کوی پس و را
برداشتند و بر زمین زدند و بشکستند پس روی رسول صلی الله
علیه و آله آوردند و دستها بوی دراز کردند و چنین مبارک ویرا
خون آلود کردند تا گاه پیری پیدا شد عصای سنانی دارد دست

نایم

کنت

کنت ای معشر قریش شنیده ام که محمد قوی است و از نزدیک وی
رسانید تا این عمار را بر شکم وی زخم چون عمار بلند کرد دست
وی در هوا خشک شد و رسول صلی الله علیه و آله از آن
ملعون برکت **۱۳** و از انجبات **۱۴** **۱۵** استغفار **۱۶** معصومین
شعبه رضی الله عنه گفته است که در زمان بعثت رسول صلی الله علیه و آله
باطل الله از تجار از طائف با سکنه ریه رقم آنجا استغنی بود انواع
عبادات مشغول مردمان بجانان خویش را بسوی وی می بردند
و طلب شفا از دعای وی می کردند از وی پرسیدم که چه پیغمبری از
انبیاء مانده است گفت کی مانده است که خاتم انبیاء باشد و میان وی
و عیسی زمانی اندک بودند بلند بودند و کوتاه و نه سفید بودند و نه سیاه
و در چشمان وی سربی بود و موسی سر فرو کرد اشک بود و بشیر
حمایل کرد و هر که پیش آید باک ندارد و بنفس خود مباشرت قتال
کند و اصحاب وی جان فدای وی کنند و ویرا از فرزندان و
مادر و پدر خود دست دارند و از زمین قریب بیرون آید و از جوی
بحری رحلت و مهاجرت کند وی بزمنی باشد شوره که گیاه نرویانند
و متابعت دین ابراهیم کند علیه السلام معیره رضی الله عنه گفته است که
ویرا کتم ز یادت کن در وصف وی کنت ازار بر میان بندد و هر
بخی معصومیت بقدم خویش بود وی معصوم **۱۷** کافه انام ناس باشد
و معصوم روی زمین ویرا مسجد بود و چون آب نیاید بیدیم کند و نماز کند